**عرفان و تصوف اسلامی\_ایرانی و نسبت آن با هویّت فرهنگی ایرانیان**

فاطمه طوبایی

دانشجوی دکتری رشته­ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

toobaieshima@yahoo.com

احسان حمیدی زاده

استادیار بخش جامعه­شناسی دانشگاه شیراز

ehamidi@shirazu.ac.ir

چکیده

هویت فرهنگی واقعیتی است که در ژرفای روح و جان یک ملت ریشه دوانده و از چنان ثباتی برخوردار است که گویی خلق و خوی مردم یا طبیعت ثانوی ایشان شده است. از سویی آنچه در پایداری و سربلندی هویت فرهنگی­ ایرانیان در طول تاریخ نقش عمده­ای ایفا کرده است، گذشته­ی تاریخی و میراث مکتوبی است که همواره بزرگان ادب پارسی در آثار خود به یادگار گذاشته­اند. از دیگر سو مذهب تشیع به عنوان شکل ویژه­ای از دین­ورزی که با روحیه­ی حقیقت طلبی و جوانمردی ایرانیان سازگاری داشته است، مولفه­ای حیاتی برای هویت فرهنگی ایرانیان محسوب می­شود. عرفان و تصوف اسلامی\_ایرانی صورتی ویژه از تعریف توأمان دین­ و عرفان است که مختص ایرانیان بوده و نه تنها به سبب پیوند با ادبیات فارسی و مذهب تشیع بلکه به سبب حضور رمزی و نمادین عناصر اساطیری و فرهنگی ایران باستان، شکلی منحصر به فرد به خود گرفته است و مسیری متفاوت از تصوف عراق و دیگر سرزمین­های اسلامی طی می­کند و از این رو می­تواند یکی از شاخص­های مهم در تعریف هویت فرهنگی ایرانیان باشد و به حفظ آن کمک کند.

واژگان كليدي**: هویت فرهنگی، عرفان و تصوف اسلامی\_ایرانی، زبان و ادبیات فارسی، تشیّع، گذشته­ی تاریخی در قالب نمادها و اساطیر**

**1-مقدمه**

هویت فرهنگی، عمیق­ترین و باثبات­ترین و شاید بتوان گفت مهم­ترین بخش از هویت ایرانیان است و تلاش برای حفظ آن به مثابه­ی محافظی خواهد بود که می­تواند از فروپاشی هویتی مردم این سرزمین جلوگیری کند. در این میان اما دو پرسش اصلی رخ می­نمایانند؛ نخست آنکه: هویت فرهنگی چیست و از چه مؤلفه­هایی تشکیل شده است؟ و دوم: چگونه می­توان از هویت فرهنگی این ملّت پاسداری کرد و در حفظ و اشاعه­ی آن کوشید؟

در این پژوهش ابتدا می­کوشیم مفاهیم اولیه­ای چون: هویت، فرهنگ و هویت فرهنگی را تعریف کنیم و آنگاه به تفاوت­های هویت فرهنگی با هویت ملی بپردازیم؛ پس از آن، از ضرورت محافظت از هویت فرهنگی در برابر بحران پیش آمده سخن خواهیم گفت و نسبتی را که میان دین و هویت فرهنگی\_ملی وجود دارد روشن خواهیم کرد. در نهایت مهم­ترین مؤلفه­های هویت فرهنگی (به زعم نگارنده) را معرفی کرده و از نسبت آن­ها با عرفان و تصوف اسلامی\_ایرانی خواهیم نوشت و توضیح خواهیم داد که چگونه پرداختن به ادبیات عرفانی و معرفی آن به مردم ایران و جهان به مثابه­ی گام موثری است جهت حفظ هویت فرهنگی ایرانیان.

**2-بررسی و تحلیل مسئله**

**1-2-تعریف مفهوم «هویت»**

« «هویت» در اصل واژه­ای عربی است که از «هو» به معنای «او» و «کیستی» و «یت» به مفهوم اتحاد با ذات و حقیقت خویش و یا یکی بودن موصوف با صفات اصلی و جوهری مورد نظر تشکیل شده است. واژه­ی هویت از منظر زبان انگلیسی (identity) به جهت لغوی از واژه­ی identitas مشتق شده است و به دو معنای ظاهرا متناقض به کار می­رود: 1-همسانی و یکنواختی مطلق 2-تمایزی که در برگیرنده­ی ثبات یا تداوم در طول زمان است. اگر چه این دو معنا متناقض و متضاد به نظر می­آیند اما در اصل به دو جنبه­ی اصلی و مکمل هویت معطوف می­باشند.» (گل­محمدی، 1380: 14) هویت مطرح­کننده این واقعیت است که یک فرد یا گروه، چگونه خودش و دیگران را می­نگرد و ارزیابی می­کند و چگونه در این ارزیابی خویشتن را تعریف کرده و از دیگران متمایز می­سازد. این مفهوم از هویت، لزوما مفهومی رابطه­ای است و روابط در شبکه­ای از متغیرها و دلالت­های پیرامونی آن اهمیت و معنا می­یابند. در این نظرگاه، شبکه­ی روابط هویتی بر اساس متغیرهای گوناگونی از قبیل دین، زبان، قومیت و مواردی از این دست، تعریف و مرزبندی می­شوند. بر مبنای آنچه گفته شد، هویت تعریفی از کیستی افراد است که می­توان براساس ارزش­ها، باورها، آداب، سنن، هنجارها و... از فرد یا جامعه ارائه کرد. هویت به معنای چه کسی بودن است، این که یک فرد یا گروه انسانی خود را چگونه می­شناسد و می­خواهد خود را چگونه بشناسد؛ در نتیجه هویت رابطه­ی مستقیم و انطباق نسبتاً جامعی با فرهنگ هر فرد و جامعه دارد و برای شناخت صحیح از مفهوم هویت ناچار باید شناختی هرچند مختصر از مفهوم فرهنگ داشت.

**2-2-تعریف مفهوم «فرهنگ»**

در بررسی ریشه­ی لغوی واژه­ی «فرهنگ» باید گفت این کلمه مرکب از «فر» به معنای پیش و ریشه­ی باستانی «تنگ» به معنای کشیدن است. هر چند این واژه با مترادفات خود در زبانهای دیگری چون انگلیسی و عربی ریشه­ای مشترک ندارد اما در همه­ی این مترادفات مفهوم رشد، برآمدن و پیشرفت نهفته است.

«در تعبیری جامع فرهنگ مبین تمام باورها، دانش­ها، ارزش­ها و مقاصدی است که شیوه­ی زندگی هر ملت را مشخص می­کند و سرانجام عبارت است از هر آنچه که یک ملت دارد، هرآنچه که انجام می­دهد و هر آنچه که می­اندیشد. فرهنگ مجموعه­ی پیچیده­ای است که دربرگیرنده­ی دانستنی­ها، اعتقادات، هنرها، اخلاقیات، قوانین، عادات و هرگونه توانایی دیگری است که انسان به سبب عضویت در جامعه آنها را کسب می­کند. فرهنگ همان گذرگاه واقعی و اصیل از ویژگی های تاریخی هر ملت در بین ملل دیگر است که به دغدغه های اصلی بشر چون مرگ زندگی جهان انسان وظایف، قدرت و باید و نبایدها و محدوده­ی عملکرد آن نظر می­افکند.» (رهبری، 1380: 60) بر این اساس نقش اساسی فرهنگ در پیوند گذشته به حال و فراهم ساختن موجبات اصلی جهش به سوی آینده نمایان می­شود. فرهنگ را میتوان سازنده­ی اصلی هویت یک جامعه پنداشت، هویتی که مبنای اصلی تصمیم گیری و شیوه­ی رفتار در یک جامعه است. شخصیت و هویت متفاوت هر جامعه از فرهنگ آن برمی­خیزد و این فرهنگ است که خصوصیات متفاوت جامعه را تشکیل می­دهد. از مهم­ترین مشخصات دیگر فرهنگ، پویایی و خلاقیت است. ریشه­دار بودن و عمیق بودن فرهنگ اصل استواری است برای پی­ریزی بنای پویایی و خلاقیت آن. فرهنگ را نباید مجموعه­ای از محفوظات و معلومات عمومی دانست. فرهنگ آن است که قدرت انتخاب، تفکر، ابداع، ابتکار، هوشمندی، آفرینش و خلاقیت را ایجاد می­کند یا افزایش می­دهد. (شهدادی، 1351: 28)

«کلاک هوهن فرهنگ را به سان حافظه برای انسان معرفی می­کند. فرهنگ دربردارنده­ی سنت­هایی است که نحوه­ی عمل در گذشته را می­نمایاند و مردم با توسل به فرهنگ شیوه­ی نگرش به خود و محیط را می­آموزند.» (احمدی، 1380: 87) «فرهنگ یک حافظه­ی جمعی است که گذشته­ی یک ملت را به اکنون او پیوند می­دهد و به او یادآور می­شود که چه وجه افتراقی با دیگر ملتها دارد. این حافظه­ی مشترک فایق آمدن بر گسیختگی­های حاصل از تاریخ را ممکن می­سازد.» (نراقی، 1354 : 269)

**3-2-هویت فرهنگی**

**1-3-2-هویت فرهنگی و ضرورت جداسازی آن از هویت ملیّ**

می‌دانیم که شکل‌گیری هویت ملی محصول دوران مدرن است. برخلاف ناسیونالیسم اروپایی که بر پایه وحدت نژادی و خونی استوار بود، وحدت ملی در ایران عمدتاً بر پایه وحدت سرزمینی شکل گرفت. از دیرباز تیره‌های مختلف قومی، نژادی، ایلی، مهاجر و... در ایران به سر می‌بردند که نه وحدت خونی با یکدیگر داشتند و نه حتی وحدت زبانی. زبان فارسی هم به عنوان زبان مشترک مطرح بود و زبان دیوان‌سالاری ایران محسوب می‌شد؛ اما هویت ملی ایرانی از چه زمانی پدید آمده است؟ قدمتش به زمان باستان بازمی‌گردد یا ناشی از تلاش برای ساختن مفهوم ملت در عصر جدید است؟ در این مورد روایت‌های مختلفی وجود دارد. «روايت نخست، كه آن را «ناسیونالیسم رمانتیک» می‌خوانند، ملت را پديدار طبيعي تاريخ بشر می‌انگارد كه منشأ آن به دوران پيش از تاريخ می‌رسد. در برابر اين روايت، كه از مقوله ناسیونالیسم افراطي است، «روايت مدرن و پست مدرن» از نيمه قرن بيستم مطرح شد و رواج گرفت. اين روايت ملت را پديداري نوين می‌داند كه ساخته و پرداخته دولت‌های ملي در عصر جديد است و عمر آن از قرن هيجدهم پيشتر نمی‌رود. از همين رو، ميان هويت ملي، كه ويژه­ی دوران نوين است و هویت‌هاي پيش از آن، گسستي تاريخي وجود دارد. روايت سوم، يا «ديدگاه تاريخي نگر» در این‌که هويت ملی، زاده­ی دنياي جديد است با ديدگاه مدرن و پست مدرن هم آواز است، اما گسست بنيادين هويت ملي همه كشورها، به ويژه ايران را، با هويت گذشته آنان، به استناد شواهد تاريخي نمی‌پذیرد. اختلاف بين اين دو روايت را می‌توان، با تمايز نهادن بين «هويت فرهنگي ايراني» و «هويت ملّي ايراني» حل كرد. هويت فرهنگي ايرانی بر اساس شواهد بسيار در دوران باستان پديدار گشته و به صور گوناگون تا قرن نوزدهم چند بار بازسازي شده و در دو قرن اخير به عنوان هويت ملّي ايراني ساخته و پرداخته شده است.» (نظری، 1387: 110-111).

**2-3-2-تعریف مفهوم «هویت فرهنگی»**

«هویت فرهنگی واقعیتی است که در ژرفای روح و جان ملت و قوم ریشه دوانده و از چنان ثباتی برخوردار است که گویی خلق و خوی مردم یا طبیعت ثانوی ایشان شده است. هویت فرهنگی نه چندان هویدا چون هویت ملی بلکه چون آتشی زیر خاکستر است که موجب امتیاز قومی از قوم دیگر و مایه­ی دوام و بقای وی در طول تاریخ می­گردد. به دیگر بیان صورت ایدئولوژیک هویت ملی پوست است و هویت فرهنگی مغز. اولی مفهومی غالبا سیاسی است و دومی ذات و جوهر که در قبال مفهوم نخست حکم باطن به ظاهر را دارد. و اگر تعریف هویت ملی اکثراً چون ابزاری برای تحکیم وحدت سیاسی به کار می­رود، هویت فرهنگی رکن رکین و مایه­ی قوام و قیام قوم و ملت است و ناگفته پیداست که دوام و استحکام شایانی دارد. هویت فرهنگی حاکی از موجودیت معنوی جامعه و پویایی آن است و بی­هویتی لاجرم منجر به ایستایی جامعه خواهد شد. هویت فرهنگی عبارت است از مجموعه ویژگی­های پایدار تشکیل دهنده­ی خلق و خوی افراد که در تمام نگرش­های انسان (اعم از دینی، ملی، قومی، آداب و رسوم و...) ریشه دارد و در تمام ساحت­های زندگی انسان به طور مستقیم یا غیر مستقیم بروز پیدا می­کند. هویت فرهنگی یک سرزمین الهام گرفته از ویژگی­های محیط جغرافیایی، جهان­بینی، خواست­ها و آرزوها، غم­های مشترک، احساسات و اعتقادات است که به آن ملت تشخص و هویت فرهنگی متفاوت با دیگران می­بخشد. هویت فرهنگی مبنای شخصیت فردی و جمعی یک جامعه است. به بیانی دیگر اصول اساسی ای که زیربنای اکثر تصمیمات، رفتارها و اعمالی است که یک جامعه را برای پیشرفت توانمند می­سازد در عین این که ویژگیهای خاص خودش را حفظ می­کند.

خصیصه­ی اصلی یا هویت بنیادین فرهنگ ایرانی که در طول هزاره­ها ثابت مانده، حفظ و صیانت جوهر خویش و به تحلیل بردن عنصر بیگانه بوده است. به دیگر بیان ذات فرهنگ ایرانی به خواری و زبونی تن درنداده است؛ سیطره­ی بیگانه را به ظاهر پذیرفته و سپس انک اندک آن را از درون خورده و تراشیده است و با این برون سازی و درون سازی توأمان طرفه معجونی ساخته که کهنه و نو در آن چنان به هم بسته و پیوسته­اند که تشخیصشان به نخستین نگاه امکان­پذیر نیست.» (ستاری، 1370: 20)

**4-2-بحرانِ هویت فرهنگی**

ورود تجدد به ایران که مدت کوتاهی از عمر آن می­گذرد، چالش­های عمیق و گسترده­ای به ویژه در بعد هویت فرهنگی به همراه داشته است. در حقیقت آشنایی ایرانیان با تمدن و تجدد غربی از همان ابتدا همانند بیشتر جوامع غیر اروپایی به صورت حضور در مبارزه و ناخواسته بوده است. اجبار در آشنایی با غرب ناگزیر با نوعی اکراه توام بود. این وضعیت چنین تفسیر می­گردد که شناخت غرب به جنبه های خاصی از این تمدن محدود شد و هرگز شناخت اندیشه­ها و ارزش­های تمدن جدید مسئله­ی اصلی ایران و ایرانیان نگردید بلکه از آغاز تنها در صدد کسب دست­آوردهای مادی و فنی آن بودند. غفلت از بنیادهای فرهنگی دنیای مدرن و چگونگی حصول به آن معضلی است که تا به امروز گریبان­گیر جامعه­ی ایرانی بوده است. توجه به معلول­های تمدن مدرن چون پیشرفت­های مادی و فنی و غفلت از علت­های به وجودآورنده­ی این تمدن یعنی تحول در اندیشه­ها و بینش فلسفی، آسیبی جبران ناپذیر به بار آورده است که میتوان آن را بحران هویت فرهنگی نامید. «این بحران که از زمان ورود مدرنیته در اواسط حکومت قاجار آغاز شد با ظهور دولت پهلوی و هجوم گسترده­ی او به سمت مدرنیته به منظور نوسازی کشور و سپس ستیز با مدرنیته پس از انقلاب به منظور دفاع از سنت­ها هر چه بیشتر گسترش یافت. ظهور دولت مدرن در عصر پهلوی سرآغاز ورود ایران به عرصه­ی چالش میان سنت و مدرنیته به شکل حاد آن بوده است؛ دولتی که با شعار نوسازی کشور در عمل خود را در مقابل سنت و نیروهای سنتی قرار داد. عملکرد این دولت هویت اسلامی ایرانی را به چالشی گسترده فراخواند که با آنکه ظهور انقلاب در سال 1357 تلاشی جهت پایان دادن به این بحران هویت بوده است ولی خود به علت سنت گرایی و نفی مدرنیته (به جز تکنولوژی مدرن) چنین بحرانی را تشدید کرد. (بحران هویت فرهنگی در ایران معاصر) این در حالی است که هویت ایرانی مجموعه­ای از سه عنصر ایرانی­گری، اسلامیت و مدرنیته است که عدم توجه به برخی از آنها آسیب­های بس عظیمی در ساختارهای ذهنی و عینی جامعه­ی ایران به وجود آورده است. » (رهبری، 1380: 55)

**5-2-عنصر دین و نقش آن در هویت ملی\_فرهنگی**

«بحث رابطه­ی میان دین و هویت ملی در خاورمیانه، در سال­های پس از سقوط و فروپاشی امپراتوری عثمانی آغاز شد. از آنجا که اعراب و ترک ها در چارچوب امپراتوری عثمانی با تکیه بر هویت اسلامی در برابر غیر مسلمانان می­زیستد، بحث هویت ملی عربی یا ترکی برای آنها مطرح نبود. هویت در امپراتوری عثمانی بیشتر بر وفاداری­های مذهبی استوار بود و نظام اجتماعی و هویتی این امپراتوری میان مسلمانان و غیر مسلمانان تفاوت می­گذاشت. ظهور دولت­های ملی پس از فروپاشی عثمانی نوعی بحران هویت محسوب می­شد و همین نکته باعث شد که اندیشمندان مسلمان از دیدگاه اسلامی به مخالفت با پدیده­ی ملی­گرایی و ناسیونالیسم عربی بپردازند.» (احمدی، 1384: 28-30) «همین تحول در ترکیه نیز روی داد و برخی اندیشمندان مسلمان ترکیه، ظهور دولت سکولار جمهوری ترکیه به رهبری مصطفی کمال پاشا را نوعی روی­گردانی از اسلام قلمداد کردند و به همین خاطر با این سیاست مخالفت می­کردند.» (احمدی، 1384: 67-64) در ایران نیز نوعی دوگانگی اندیشگانی در باب هویت ملی\_فرهنگی و عنصر دین و میزان اهمیت هر کدام وجود داشته است. گرچه دين به عنوان بخشي از هويت ايراني در ديدگاه بسياري از پژوهشگران و نظريه­پردازان هويت ايراني مطرح شده است و بسياري از چهره­هاي فكري ديني و علماء بزرگ در دوران كهن و معاصر نيز، ايرانيت و به‌ویژه ايران باستان را به عنوان بخشي از هويت امروزي ايرانيان پذيرفته­اند اما در دوره­هاي اخير، به تدريج نگاهي به هويت ايراني پيدا شد كه دين را محور قلمداد كرده و جنبه­هاي ديگر آن را يا كم­بها دانسته يا کلاً نادیده گرفته است. اين ديدگاه كه بيشتر تحت تأثیر رويدادهاي سياسي و تاريخي و دگرگوني­هاي ايران معاصر به‌ویژه دوران پهلوي و گفتمان­هاي اسلام­گرايي برآمده از جهان عرب شكل گرفت، اصولاً ناسيوناليسم را پديده­اي برآمده از غرب و ريشه گرفته از تجدد مي­دانست و هر نوع تأکید بر مليت و ملي­گرايي را مخالف اسلام و دين در نظر می­گرفت. اين ديدگاه همچنين تحت تأثیر گفتمان غرب­زدگي ايران معاصر و مخالفت با روشنفكري (منور­الفكري)، ناسيوناليسم را مكتبي برخاسته از غرب دانسته و بر آن است كه اصولاً انديشه ملي و ملي­گرايي نوعي توطئه از سوي جهان غرب براي نابودي دين و هويت ديني است.

با توجه به نفوذ و اهميت رهيافت سنتي دين­محور بر هويت ايراني كه اسلام را بر ايران ارجحيت داده و گاه به‌طور كلي مسئله ايرانيت و ملت ايران را بي­اهميت جلوه داده و بر هويت «امت» و «وطن اسلامي» تأکید مي­كرد، رهيافت ديگري در ميان جريان فكري اسلامي كه عمدتاً رنگ و بوي روشنفكري نيز داشت به­وجود آمد. این جریان البته خود در برابر ناسيوناليسم دولتي متمايل به ايران باستان شکل گرفته بود و بر نقش اسلام و به‌ویژه تشيّع در هويت ايراني تأکید مي­كرد؛ اما در عين­حال، همانند نگرش سنتي دين­گرا به نفي هويت ملي ايراني و ميراث ايران باستان نمی­پرداخت. اين نوع نگرش در واقع پيش از رهيافت سنتي راديكال به وجود آمد و در انديشه­ها و مواضع نهضت خداپرستان سوسياليست و بعداً شخصيت­هايي چون مهدي بازرگان و در نهايت علي شريعتي جلوه پيدا كرد. شايد به دلیل تأکید همين جريان ميانه بر اهميت هر دو عنصر ايراني و اسلامي و يا برعكس بود كه به جريان «ملي- مذهبي» معروف شد. تأثير شخصيت و افكار دكتر محمد مصدق رهبر جبهه ملي و نخست وزير ايران در گرايش جريان­هاي مذهبي به سوي پذيرش عنصر مليت ايراني مؤثر بوده است. با اين همه، در ميان نظريه­پردازان رهيافت تلفيق­گرا نيز تفاوت­هايي به لحاظ برتري دادن يكي از عناصر اسلامي يا ايراني در هويت ملي ايران به وجود آمد. در حالي كه برخي همچون مرتضي مطهري با نوشتن كتاب مهم «خدمات متقابل ايران و اسلام»، كه پاسخي به مواضع غير­مذهبي طرفداران هويت باستاني ايران در پهلوي دوم بود، به‌طور ضمني عنصر اسلامي هويت ايراني را مهم­تر مي­دانستند، چهره­هاي روشنفكر جريان ملي\_مذهبي به‌طور ضمني به عنصر ايراني اهميت بيشتري مي­دادند. برجسته­ترين نظريه­پرداز اين ديدگاه، علي شريعتي بود كه نظريات او پيرامون هويت ايراني در مجموعه آثار مرسوم به «بازشناسي هويت ايراني اسلامي» گردآوري شده است. علي شريعتي ضمن پذيرش پديده ناسيوناليسم كه مطهري به آن نگاه منفي دارد، آن را پديده­اي واكنشي از طرف جامعه ايراني در زمان وقوع بحران ناشي از نفي هويت خود از سوي بيگانگان مي­داند. شريعتي در دفاع از هويت ملي ايراني و جنبه­هاي فرهنگي و تاريخي، به‌ویژه اساطير ايران و گاه اهميت عنصر آريايي تا بدان جا پيش مي­رود كه با بسياري از اندیشمندان ناسيوناليسم فرهنگي ايران، همچون زرین‌کوب و ديگران هم­سخن مي­شود. با اين همه، شريعتي بر اهميت عنصر اسلام و به‌ویژه تشيع در هويت ايراني و دفاع از استقلال سياسي و فرهنگي ايران تأکید مي­كند و تشيع را يكي از جنبه­هاي ملی\_فرهنگی هويت ايراني و «ميعادگاه روح سامي و روح آريايي» مي­داند.

با توجه به آنچه گفته شد، میتوان چنین نتیجه گرفت که هنگام تعریف هویت ملی\_فرهنگی ایرانیان امکان حذف یکسره­ی عنصر دین وجود ندارد و ناگزیر باید پذیرفت که این مؤلفه در شکل دادن به هویت ایرانیان نقش بسزایی داشته است. همچنین باید در نظر داشت که ایرانیان در کنشی هوشمندانه مذهب تشیع را از دین اسلام برمی­گزینند و هویت تاریخی خویش را با این خوانش از دین که با روحیات آنان همسوتر است، پیوند می­زنند و در حین پذیرش این مولفه­ی بیگانه، آرام آرام آن را از آن خود می­کنند.

**6-2-برخی از مهم­ترین مؤلفه­های تشکیل دهنده­ی هویت فرهنگی ایرانیان**

به اعتبار فرهنگ فلسفی، لازمه­ی هویت، همسانی یا شباهت شیئی یا پدیده­ای با نفس خویش است. بر این اساس مراد از هویت فرهنگی، هم­بستگی و یک­پارچگی بافت معنوی جامعه است به نحوی که موجودیتی فرهنگی با ویژگی­ها و خصوصیاتی جدای از سایر موجودیتهای فرهنگی، تشکیل دهد. مولفه­هایی چون یک سرزمین مشترک، دین مشترک، زبان مشترک، آداب و رسوم مشترک، هنرهای مشترک، ادبیات و شعر مشترک، شخصیت هویت بخش فرهنگی ویژه و شناسنامه­ی متمایزی را برای یک گروه انسانی مشخص پدید می­آورد.

اما آشکار است که فرهنگ پدیده­ای بسیط نیست و گذشته از این امر بیشتر عناصر تشکیل­دهنده­ی فرهنگ چه مادی باشند و چه معنوی میان اقوام مختلف مشترکند. به همین دلیل نمیتوان عناصر فرهنگی مشترک را به عنوان بنیادهای هویت فرهنگی به کار برد. مثلا دین اسلام عنصر فرهنگی خاص عرب یا ایرانی نیست و ملل مسلمان غیر عرب و غیر ایرانی نیز وجود دارند و یا نظام فکری یونانی خاص ایتالیا شمرده نمی­شود زیرا نظام فکری یونانی استخوان­بندی تفکر اروپایی و نظام فکری غرب را شکل می­دهد. بر این اساس سوالی مقدر در ذهن پدید آمده و آن این است که: چه چیز یا چه چیزهایی میتوانند سازنده و نگهدارنده­ی هویت فرهنگی باشند؟ در ادامه به سه مورد از مهمترین مؤلفه­های سازنده و شکل­دهنده به هویت فرهنگی ایرانیان پرداخته می­شود:

**1-6-2-زبان و ادبیات فارسی**

از مهمترین بنیادهای هویت فرهنگی زبان است. زبان به سبب ساختمان خاص خود و اینکه دستگاهی همگن و با قوانین منحصر به فرد برای خود است و نیز به این دلیل که وسیله­ی برقراری ارتباط و تفهیم و تفاهم میان گروه­های مشخص انسانی است و هم به علت آنکه هر کلمه در این دستگاه بارتاریخی\_عاطفی معین و معنایی مشخص دارد، به فرهنگ شکلی ویژه می­بخشد. (هرمز شهدادی، تاملی در باب هویت فرهنگی) هسته­ی مرکزی هویت فرهنگی ایران، زبان و ادبیات فارسی به شمار می­رود. این توافق نظری در طول تاریخ ایران باعث شده است تا زبان و ادبیات فارسی نه فقط به صورت زبان ذوق و عرفان، شعر و فلسفه، تاریخ و فرهنگ ایران درآید بلکه در حفظ هویت فرهنگی ایران نیز نقش انکار ناپذیری داشته باشد. درتاریخ افتخار آمیز ایران همواره هویت فرهنگی مردم از راه زبان و ادب فارسی حفظ شده است. در حقیقت زبان فارسی چون آسمانی پهناور تمام اقوام را در گستره­ی نفوذ خود درآورده است. تنوع جامعه­ی ایرانی که از دوران امپراتوری هخامنشی تا به امروز وجود داشته و دارد، از راه زبان فارسی به یگانگی و وحدت رسیده­اند. (نظری، 1391: 78) اگر فرهنگ به مثابه­ی حافظه­ی یک ملت باشد، حافظه در ایران و برای ملت ایران به طور اخص ادبیات این کشور است. (نراقی، 1354: 369) آنچه در پایداری و سربلندی هویت فرهنگی­\_ایرانی در طول تاریخ نقش عمده­ای ایفا کرده است سنت­ها و میراث مکتوبی است که همواره بزرگان ادب پارسی در آثار خود به یادگار گذاشته­اند. فرهنگ هر قوم به مثابه­ی پیامی است که به یاری زبان انتقال می­یابد و زبان نقش واسطه را بازی می­کند. بنابر آنچه گفته شد، میتوان چنین نتیجه گرفت که زبان و ادب هر قوم میتواند وسیله­ای بسیار مناسب در انتقال فرهگ آن مرز و بوم و استحکام هویت فرهنگی او باشد.

**2-6-2-گذشته­ی تاریخی در قالب اساطیر، نمادها و رمزها**

زبان فارسی خود به تنهایی یکی از مهمترین عناصر تشکیل­دهنده­ی هویت ایرانی است به این معنا که ایرانیان به یاری این زبان توانستند میان فرهنگ جدید اسلامی و فرهنگ باستانی خود گونه­ای سازگاری ایجاد نمایند. آنچه مکمل زبان در هویت بخشیدن به فرهنگ است، گذشته­ی تاریخی می­باشد و البته قصد از گذشته­ی تاریخی صرف رویدادهای اجتماعی و سیاسی پیشین نیست.

«ایرانیان پس از ظهور اسلام، با حفظ اعتقاد به ایمان جدید، به رستاخیز سیاسی و فرهنگی خود دست زدند و با تاسیس دولت­های مهمی نظیر صفاریان، طاهریان، آل­بویه و سپس سامانیان و آفرینش میراث ادبی در قالب شعر و نثر هویت ملی خود را احیاء کردند. در این میانه، هویت تاریخی ایرانیان که مربوط به دوران پیش از اسلام بود، از صحنه حذف نگشت و در بسیاری از کتابهای تاریخی پس از اسلام نظیر تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، تاریخ مسعودی، تاریخ گردیزی، فارس­نامه­ی ابن بلخی، اخبارالطوال دینوری و ... بازتاب یافت. این کتابها که نخست به زبان عربی انتشار یافتند، بعدها به زبان فارسی ترجمه شدند و به همین زبان در آثار تاریخی دوران غزنوی، سلجوقی، مغول، تیموری، صفوی، افشاری و قاجار تدام یافتند. بدین گونه ایرانیان مسلمان قرون اولیه­ی اسلامی با ثبت میراث تاریخی و ملی خود از دوران اساطیری آن به بعد، زمینه­ی آشنایی نسل­های پی در پی ایرانی را با تاریخ ملی و هویت ملی خود فراهم ساختند. نگاهی دقیق به محتوای این کتاب­ها نشان می­دهد که ایرانیان نوعی سازگاری هوشمندانه میان هویت ایرانی و دین اسلام برقرار ساختند و با ذکر تاریخ پیش از اسلام آن را در کنار تحولات تاریخ اسلام مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. گاه تطابق و پس از آن سازگار کردن هویت ملی ایرانی و دین اسلام در این کتب به شیوه­ای ظریف جلوه­گر می­شد. برای نمونه تاریخ ایران بخشی از تاریخ بشری قلمداد شد و تلاش گردید که نگرش ایرانیان به تاریخ با نگرش دینی به تاریخ تطابق یابد. در این راستا بود که برای نمونه کیومرث اولین انسان و پادشاه روی زمین در اساطیر ایران( در خدای­نامک­های ماقبل اسلام) همان حضرت آدم ابوالبشر در قرآن و سایر کتاب­های آسمانی دانسته شد و یا جمشید پادشاه اساطیری ایران همان حضرت نوح قلمداد گردید چراکه جمشید نیز مانند نوح به دستور خداوند در برابر یک بلای طبیعی هولناک (سیل در نگرش دینی و زلزله در نگرش ایرانی) تمامی حیوانات روی زمین را در درون کاخی در زیر زمین جای داد (مانند کشتی نوح) تا تداوم حیات بشری و حیوانی را فراهم سازد.» (احمدی، 1384: 30)

بدین گونه بسیاری از ایرانیان مسلمان نظیر حکیم ابوالقاسم فردوسی ضمن اعتقاد به دین اسلام و به ویژه تشیع ولایی، و نه سیاسی، تمامی تلاش خود را به بازسازی و حفظ میراث باستانی و زنده ساختن هویت تاریخی و ملی ایران اختصاص دادند. بسیاری از شعرای دیگر ایران چه قبل و چه بعد از فردوسی نیز در حد توان به ذکر و یادآوری تاریخ ایران به ویژه شخصیت­های اساطیری همت گماشتند. ردپای این هویت تاریخی\_اساطیری را میتوان در اشعار رودکی، نظامی، خاقانی، ناصرخسرو، حافظ، سعدی، خیام، سنایی، عطار، مولوی و... جست و جو کرد.

از سوی دیگر ایرانیان با برپایی مراسم و سنت­های باستانی خود همچون جشن نوروز، جشن چهارشنبه سوری، جشن­های مهرگان و سده و نظایر آن که همگی یک پای در باورهای اساطیری ایرانیان دارند، در عمل نیز هویت فرهنگی خویش را پاسداری کردند. اثر این رویدادها در لایه­ی­های پنهانی جامعه و پدیدار شدن آنها در ساختهای فرهنگی جامعه مثل ساخت­های مذهبی یا ساخت­های فلسفی و هنری، سنت فرهنگی را ایجاد می­کند و سنت فرهنگی به هویت فرهنگی شکل می­دهد.

مردم ایران که از اقوام مختلف با عادات و اخلاق و خوراک و پوشاکی متفاوت فراهم آمده­اند و آداب و رسوم بومی گوناگونی دارند و گاه حتی به چند زبان مادری متفاوت سخن می­گویند، با رشته­ای نامرئی به هم بسته و پیوسته­اند. این رشته­ی مستحکم چیزی نیست مگر اشتراک در اساطیر دینی و دنیوی و رمزهایی زنده و دوام­پذیر که زایندگی خویش را در طی اعصار مختلف حفظ کرده و محملی پایدار برای انتقال معانی از نسلی به نسل دیگر هستند. اساطیر در حقیقت بیان تصویری و تمثیلی و رمزی اصول و مبادی­اند و پیدایی نهادها و رسوم و عرف و آداب آنها را توضیح می­دهند و بنابراین نمودار مناسبات پاینده و دوام­پذیر زندگی­اند و به سخنی دیگر نمایشگر الگوهای کار و تلاش عمده­ی بشرند و بدین اعتبار نخبه و نقاوه­ی اعمال و عواطف و معنویات محسوب می­شوند. اسطوره داستانی یاوه نیست بلکه انسان بدین وسیله می­کوشد تا به جهان که آشفته و نامعقول و گاه حتی خرد گریز می­نماید، معنایی انسانی و انسان­فهم و امیدآفرین ببخشد و آن را تابع نظم و قاعده و قانون بداند و ضمنا خود با اسطوره پردازی صاحب هویت یعنی دارای نسب­نامه­ای در کیهان شود. بنابراین میتوان گفت که اسطوره معرفت «عاطفی» جهان است که با معرفت «عینی» کیهان ضرورتا مانعه الجمع نیست بلکه دست کم هم­دوش و مکمل آن است. نمادها و رموز بافت و نسج زنده­ی اسطوره را می­تنند ولی برخلاف علامت و نشانه که به مثابه­ی راهی یک طرفه­اند چند پهلواند و نه تک معنا و همواره به معنایی غیر از معنای اولیه­ی خویش دلالت می­کنند. اسطوره وسیله­ی ارتباط و مناسبات رمزی یعنی فرهنگی مردمان با یکدیگر است. اسطوره زبان جمعی انسانهای خلاق معانی است که با کار و تلاش می­کوشند تا به جهان و مناسبات اجتماعی معنا ببخشند. (ستاری،1370: 25-28)

**3-6-2-مذهب تشیّع**

ایران از برترین ارکان و پایه­گذران فرهنگ اسلامی است و تشیع اگرچه اصلش ایرانی و از ایران نیست، در ایران به اوج شکوه و اعتلا می­رسد و در فلسفه و حکمت مشعل فکر و نظر و نوآوری را همچنان فروزان و تابناک نگاه می­دارد. (ستاری، 1387: 23-27) هویت فرهنگی هر کشور را مجموعه­ای از عوامل مادی و معنوی، ملی و مذهبی و ... شکل می­دهد. این مسئله به ویژه در باب ایران صدق میکند. در ایران هویت ملی به طور شگفت­انگیزی با هویت شیعی و اسلامی عجین و مکمل یکدیگر شده­اند و جدایی این دو از یکدیگر غیر ممکن خواهد بود. اگرچه پس از حمله­ی اعراب به ایران و پذیرش ارادی اسلام از سوی ایرانیان در ابتدا در حوزه­ی فرهنگی میان سنت ایرانی و سنت مذهبی که حاملان آن اعراب بودند چالش­های جدی به وجود آمد، با پذیرش مذهب تشیع که با روحیه­ی حقیقت طلبی و جوانمردی ایرانیان سازگاری داشت و پایندی بسیار جامعه­ی ایران به آن همراه با تضعیف خلافت و تاسیس سلطنت ایرانی تبار این چالشها را فرو نشاند.

«ایرانیان تا قبل از صفویه اکثرا سنی مذهب بوده­اند اما اکثر مردم در قم و سبزوار شیعه بودند. در دوران حکومتهای طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان و حتی خوارزمشاهیان صرف نظر از مواضع جزیی در مقاطع کوتاه، عمدتا بر تسنن اصرار داشتند. اما حکومت آل­بویه در بازه­ی زمانی بیشتر از یک­صد سال کمکی برای پیشرفت تشیع در ایران بود. در قرن هفتم هجری با سقوط بغداد به دست مغولان، پایان خلافت بغداد ناگاه فرا رسید و پس از آن تا قرن نهم شیعیان در بسیاری از نقاط ایران از جمله قم و کاشان مستقر شدند و شیوع تشیع در این سه قرن زمینه را برای حکومت صفویه فراهم کرد. حکومتی که با یاری گرفتن از علمای شیعه­ی جبل عامل این مذهب را تا اقصی نقاط ایران گستراند.»( نیازمند، 1383: 111) و پس از آن مذهب تشیع به یکی از اساسی­ترین مولفه­های هویتی برای ایرانیان تبدیل گشت و از زمان شاه اسماعیل تا کنون نه تنها ایرانیان هرگز کوششی برای بازگشت به مذهب اهل تسنن نکرده­اند بلکه با گذشت زمان در شیعه­گری خویش پایدارتر و مصمم­تر شده­­اند. شاید اساسی­ترین علتی که ایرانیان را مجذوب تشیع نمود و مهر خاندان پیامبر و علی­بن ابیطالب­(ع) را در دل آنان جای داد، نوعی حالت اعتراضی مشترک میان ایرانیان و خاندان اهل بیت(ع) نسبت به اعراب سنی مذهب بود. آنان پس از تصرف ایران ستمگرترین حکمرانان را براین کشور گماشتند و آنگونه که شایسته­ی ایرانیان بود با آنان رفتار نکردند و نیز حق وصایت و ولایت را از خاندان پیامبر(ص) سلب نمودند و حکومتی نامشروع و ظالمانه برای خویش بنیاد نهادند و روز به روز بر شدت ظلم و ستم خویش و انحراف از جاده­ی مستقیم اسلام افزودند. (رحمتی، 1396: 56)

نکته­ی دیگری نیز در این بخش قابل توجه است و آن اینکه ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی­اش از تنوع فرهنگی برخوردار بوده است و هر یک از طوایف و اقوام به حفظ کلیت ایرانی علاقمند بودند و این کلیت در اعصار متمادی به صورت اعجاب­آوری حفظ شده است. یکی از مختصات هویت فرهنگی ایران، تنوع طولی و عرضی آن است. ایرانیان در طول حیات خود به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی در داد و ستد دائم فرهنگی با دیگران به سر می­برده­اند. همین امر سبب شده است تا هویت فرهنگی ایران آمیزه­ای از هویتهای مختلف فرهنگ بشری شود. بنابر این از از خصلتهای مهم هویت فرهنگی ایران جذب و هضم هویتهای فرهنگی بیگانه است. بر این اساس ایرانیان کوشیدند به مذهب تازه­ی خویش یعنی «تشیع اثنی­عشری» هر چه بیشتر رنگ و بوی ملی و باستانی دهند و بدین ترتیب به تدریج آداب و رسوم ملی خود را با رسوم شیعه تلفیق کردند. به عنوان نمونه: عید نوروز که رسمی ملی بود و قدمتی باستانی داشت با ادعیه و تشریفات مذهبی تشیع آمیخته گشت و تقدیس شد و آیین چیدن هفت سین زرتشتی که به روایتی هفت شین بوده زنده شد و در آن قرآن مجید را جایگزین اوستا و سرکه را جایگزین شراب نمودند.

**7-2-عرفان و تصوف اسلامی\_ایرانی؛ نقطه­ی تلاقی هر سه مؤلّفه­ی حیاتی هویت فرهنگی ایرانیان**

پیش از این معلوم گردید که هویت فرهنگی ایرانیان که به مثابه­ی یک موجودیت متمایز تجلی می­کند، دارای سه جزء اصلی است که عبارتند از: زبان و ادبیات فارسی، مذهب تشیع و گذشته­ی تاریخی در قالب اساطیر و نمادها. عرفان و تصوف اسلامی که در فرهنگ ایران­زمین بیش از هر چیز در قالب متون نظم و نثر ادبی رخ نمایانده است، نقطه­ی تلاقی این هر سه مؤلفه­ی مهم هویت فرهنگی ایرانیان است و بزنگاهی است که با پرداختن به آن این هر سه شاخص هویتی جانی تازه یافته و از خطر کم رنگ شدن یا فراموشی حفظ خواهند شد.

از سویی زبان و ادبیات فارسی مهم­ترین بستری است که عرفان و تصوف اسلامی توانسته است حقیقت خویش را در آن به نمایش بگذارد و از دیگر سو ادبیات فارسی غنا و ابعاد انسانی خویش را بیش از هر چیز مدیون ورود عرفان و تصوف و مفاهیم اخلاقی موجود در آن، به خویش است. این رابطه­ی دوسویه پیوندی ناگسستنی میان ادبیات فارسی و عرفان و تصوف برقرار کرده است و سبب شده ادبیات عرفانی نه تنها مهمترین جایگاه برای حضور فرهنگ و مولفه­های هویت فرهنگی ایرانیان گردد بلکه ابعادی جهانی یابد به گونه­ای که میتوان گفت: « از تمام آنچه گذشته­ی ایران به جهان هدیه کرده است، هیچ چیز از ادبیات عرفانی آن انسانی­تر نیست. این ادبیات عرفانی محکمترین حلقه­ی پیوندی است که فرهنگ ایران را با تمام آنچه در ادبیات دنیا انسانی جهانی است، پیوند می­دهد.» (زرین کوب، 1350: 109)

پیشتر معلوم گردید که گذشته­ی تاریخی ایرانیان که در قالب اساطیر و نمادها ظهور می­یابد، آن رشته­ی نامرئی است که مردم این سرزمین را با وجود تمام تفاوتها در کنار یکدیگر نگاه داشته و به یکدیگر پیوند زده است. این اساطیر دینی و دنیوی رمزهایی زنده و دوام­پذیرند که زایندگی خویش را در طی اعصار مختلف حفظ کرده و محملی پایدار برای انتقال معانی از نسلی به نسل دیگر هستند. زبان نمادین و رمزی و ضرورت سخن­گفتن از طریق نمادها پیوندی ناگسستنی با ادبیات عرفانی دارد بدین گونه که: زبان با تمام ابعاد گسترده­ی خویش، قدرت توصیف عین به عین خداوند و تجارب عرفانی حاصل از ملاقات با خداوند را ندارد و از سوی دیگر برای عارف راه دیگری جز بیان این تجارب به کمک زبان وجود ندارد. این وضعیت پارادوکسیکال عارف را برآن می­دارد که نوعی نظام زبانی جدید مبتنی بر «مَثَل» یا «رمز» ایجاد کند و به کمک مفاهیم عینی­ای که جایگزین مفاهیم انتزاعی می­شوند تجارب مورد نظر خویش را به مخاطبان منتقل کند. اما این نظام زبانی اگر به صورت ظاهری فهم شود، در بسیاری مواقع نه تنها منظور عارف را نمی­رساند بلکه او را در موقعیتی پیچیده و خطرناک قرار می­دهد زیرا ممکن است از صورت کلام وی بوی اعتقادات مُشبّهه و یا اهل حلول و اتحاد استشمام شود. همین مسئله مشایخ را بر آن می­دارد تا از عنصر «تأویل» به عنوان ساز و کاری روشنگرانه بهره بگیرند تا ظاهر کلام را به باطن آن و نشانه را به معنا متصل سازند. ساخت نظام زبانی چند لایه و مبتنی بر رمز توسط عارف کلامی و بهره­گیری از تأویل جهت بسط مفاهیم و استخراج معانی متعدد در واقع وسعت دادن به دامنه­ی هرمنوتیک در کلام است. بیشتر واژه­ها و ترکیبات و درون­مایه­های ادبیات عرفانی از نوع رمزهای قراردادی هستند و حتی گاه خود شاعر و نویسنده به رمزگشایی آنها پرداخته و با مخاطب خویش قرار می­گذارد که هر واژه را در هر کجا با چه مفهومی به کار ببرد. همین مسئله سبب گشته است که ادبیات عرفانی بستری بسیار مناسب برای ظهور و بروز گذشته­ی تاریخی ایران در قالب نمادها و اساطیر باشد.

عرفان و تصوف اسلامی یکی از عوامل مهم شیوع تشیّع در جهان و خصوصاً در ایران بوده است. در قیام شاه اسماعیل صفوی و پیروزی او و تبدیل مذهب تشیع به مذهب رسمی ایران نیز متصوفه نقش اصلی و اساسی را داشته­اند. از نقطه نظر تاریخ تشیّع هنگام روی کار آمدن سلسله­ی صفویه، گروه مریدان «شیخ صفی­الدّین اردبیلی» از دیگر فِرَق صوفیه، نقش پررنگتری داشته­اند. شیخ صفی با پنج واسطه از اجداد شاه اسماعیل محسوب می­شود.

با تأمل در ریشه­های شکل­گیری عرفان و تصوف اسلامی و جان­مایه­ی اندیشه­های معنوی آن، پیوندی ناگسستنی و ذاتی میان این مکتب فکری و تفکر شیعی می­توان یافت. محوری­ترین نظریه در معنویت شیعی و نیز در عرفان و تصوف اسلامی، نظریه­ی «انسان کامل» و پیوند آن با مفهوم «ولایت» است. در حقیقت این نظریه، نقطه­ی اشتراک تمام ادیان بشری و به مثابه­ی نردبانی است که انسانِ زمینی را به آسمان متصل می­کند. «اگر بگوییم ولایت، محوری­ترین و اساسی­ترین و بنیادی­ترین بخش عرفان و تصوف اسلامی بلکه اسلام و تشیع است، گزافه نگفته­ایم. علی­بن عثمان هجویری در کتاب کشف­المحجوب ولایت را «قاعده و اساس تصوف و معرفت» معرفی می­کند. ولایت در لغت به معانی: قرب، نصرت، محبت، تملک، تدبر و تصرف استعمال شده است و و در قرآن بارها به این معانی به کار رفته است. بنابر مفاهیم استنباط شده از این واژه، به طور کلی می­توان گفت ولیّ خدا، کسی است که به قرب حق رسیده است و به اصطلاح شرع بنده­ی مقرب است. نگاهی گذرا به اندیشه­ی شیعی درباره­ی ولایت و ولیّ، حاکی از این واقعیت است که محوری­ترین و جامع­ترین نظرها و اندیشه­ها درباره­ی ولایت از مذهب تشیع سرزده است. شخصیت تابناک و فوق بشری اهل عصمت(ع) هم زمینه­ساز بحث­های نظری حول این محور است و هم حقیقت زنده و حضور مستمری است که معنای ولایت را به شکل اکمل آن آشکار می­سازد. ولایت جنبه­ی الهی (الی الحقی) اهل عصمت(ع) است. ایشان عبد مطلق خدا هستند و هستی نورانی­شان در ذات حق تعالی فانی است و در عین حال به حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام و اراده­ی او باقی­اند. حقیقت دین ارتباط و اتصال به ولایت ایشان است؛ این ولایت، ولایت الله بوده و وجود مبارک آنان نزدیکترین و گرامی­ترین آفریدگان به ذات اقدس الهی است. هر فیض که به عالم می­رسد از برکت ایشان است و ارتباط و رجوع آفریدگان به حضرت حق نیز به وسیله­ی ایشان صورت می­پذیرد. از آنجا که رجوع به حضرت حق، مقصد نهایی تمام ادیان آسمانی می­باشد، «ولایت» مقصد نهایی تمام ادیان بوده و نقطه­ی وحدتی است که همه­ی اهل توحید را در یک دایره فراهم می­آورد. » (نیّری، 1395: 128-131)

**3-نتیجه­گیری**

هویت فرهنگی ایرانیان دارای سه جزء اصلی است که عبارتند از: زبان و ادبیات فارسی؛ مذهب تشیّع و گذشته­ی تاریخی در قالب اساطیر و نمادها. عرفان و تصوف اسلامی\_ایرانی، نقطه­ی پیوند این هر سه مؤلفه­ی مهم هویت فرهنگی ایرانیان است و بزنگاهی است که با پرداختن به آن، این هر سه شاخص هویتی جانی تازه یافته و از خطر کم­رنگ شدن یا فراموشی حفظ خواهند شد.

زبان و ادبیات فارسی از سویی مهم­ترین بستری است که عرفان و تصوف اسلامی توانسته است حقیقت خویش را در آن به نمایش بگذارد و از دیگر سو ادبیات فارسی غنا و ابعاد انسانی خویش را بیش از هر چیز مدیون ورود عرفان و تصوف و مفاهیم اخلاقی موجود در آن، به خویش است.

گذشته­ی تاریخی ایرانیان که در قالب اساطیر و نمادها ظهور می­یابد، آن رشته­ی نامرئی است که مردم این سرزمین را با وجود تمام تفاوت­ها در کنار یکدیگر نگاه داشته و به یکدیگر پیوند زده است. این اساطیر دینی و دنیوی رمزهایی زنده و دوام­پذیرند که زایندگی خویش را در طی اعصار مختلف حفظ کرده و محملی پایدار برای انتقال معانی از نسلی به نسل دیگر هستند. ادبیات عرفانی بر بنیاد نظام زبانی­ای­ چند لایه و رمزی بنا شده است و گوینده­ی کلام عرفانی، جهت بسط مفاهیم و استخراج معانی متعدد در واقع درکارِ وسعت دادن به دامنه­ی هرمنوتیک در کلام است. بدین سبب این گونه از ادبیات، بستری بسیار مناسب برای ظهور و بروز گذشته­ی تاریخی ایران در قالب نمادها و اساطیر می­باشد.

محوری­ترین نظریه در معنویت شیعی و نیز در عرفان و تصوف اسلامی، نظریه­ی «انسان کامل» و «ولایت» است. ولایت جنبه­ی الهی (الی الحقی) اهل عصمت(ع) بوده و نشان می­دهد که ایشان عبد مطلق خدا هستند و هستی نورانی­شان در ذات حق تعالی فانی گشته و در عین حال به صفات الهی باقی­اند. بر این اساس ولایت آنان، ولایت الله بوده و وجود مبارک آنان نزدیکترین آفریدگان به ذات اقدس الهی است و حقیقت دین، ارتباط و اتصال به ولایت ایشان است. هر فیض که به عالم می­رسد از برکت ایشان است و ارتباط و رجوع آفریدگان به حضرت حق نیز به وسیله­ی ایشان صورت می­پذیرد. از آنجا که رجوع به حضرت حق، مقصد نهایی تمام ادیان آسمانی است، در حقیقت نظریه­ی «ولایت» نقطه­ی اشتراک تمام ادیان بشری و به مثابه­ی نردبانی است که انسانِ زمینی را به آسمان متصل می­کند.

**مذهب تشیّع و نظریه­ی «ولایت»**

**گذشته­ی تاریخی**

**در قالب نمادها و اساطیر** **عرفان و تصوف اسلامی\_ایرانی** **زبان و ادبیات فارسی**

**عرفان و تصوف اسلامی\_ایرانی؛ نقطه­ی تلاقی هر سه مؤلّفه­ی حیاتی هویت فرهنگی ایرانیان**

**منابع**

احمدی، حمید. (1384). دین و ملیت در هویت ایرانی، مجله­ی دانشکده­ی حقوق و علوم سیاسی، شماره­ی 67، ص27-36

احمدی، علی. (1380). هویت فرهنگی ملت­ها، نگاه حوزه، شماره 73 و 74 ص86-91

رحمتی، انشاءالله. (1396). جایگاه معنویت شیعی در گفت و گوی اسلام و مسیحیت در اندیشه­ی هانری کربن، فصلنامه­ی پژوهشهای فلسفی کلامی، سال نوزدهم، شماره اول، ص53- 78

رهبری، مهدی. (1380). بحران هویت فرهنگی در ایران معاصر، نامه­ی پژوهش، شماره ی 22 و 23، ص53-84

زرین کوب، عبدالحسین. (1350). ادبیات عرفانی ایران و ارزش انسانی آن، دانشکده­ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال هجدهم، شماره 3، ص 100-112

ستاری، جلال. (1370). هویت ملی و هویت فرهنگی، فصل­نامه­ی تئاتر، ص13-46

شهدادی، هرمز. (1351). تاملی در باب هویت فرهنگی، فصل نامه­ی فرهنگ و زندگی، شماره 9، ص27 -41

گل­محمدی، احمد. (1380). جهانی شدن و بحران هویت، فصل­نامه­ی مطالعات ملی، ص14-46

نراقی، احسان. (1354). هویت فرهنگی ایران و جهان معاصر، فصل نامه­ی فرهنگ و زندگی، شماره 19 و 20، ص267-277

نصر اصفهانی، محمد رضا و حاتمی، حافظ. (1388). رمز و رمزگرایی با تکیه بر ادبیات منظوم عرفانی، فصل­نامه­ی ادبیات عرفانی و اسطوره­شناختی، شماره 16، ص 165- 196

نظری، علی­اشرف. (1391). هویت فرهنگی ایران در فرآیند جهانی شدن: ظرفیتها و چشم­اندازها. فصلنامه­ی مهندسی فرهنگی، سال ششم، شماره­ی 66، ص63-86

نیازمند، رضا. ( 1383). شیعه در تاریخ ایران؛ شیعه چه می­گوید و چه می­خواهد؟، تهران: حکایت قلم نوین

نیری، محمد یوسف. (1395). نرگس عاشقان؛ تحلیل ساده و بنیادی مبانی محوری عرفان اسلامی، شیراز: دانشگاه شیراز

****

|  |  |
| --- | --- |
| **First Author: Fatemeh toobaie**[[1]](#footnote-1)  ***p.h.d. student of Persian Language and Literature, Shiraz University***  Email:toobaieshima@yahoo.com | **Second Author: Ehsan Hamidizade**  ***Assistant Professor of Sociology, Shiraz University***  Email: ehamidi@shirazu.ac.ir |
|  | |

## **Islamic-Iranian mysticism and its relationship with the cultural identity of Iranians**

## **Abstract**

Cultural identity is a reality that is present in the depth of a nation's soul and it is so stable as if it has become the nature of people. On the one hand, what has been important in the stability of the cultural identity of Iranians throughout history is the written historical past that the great men of Persian literature have left in their works. On the other hand, Shiism as a special form of religiosity that has been compatible with the spirit of truth-seeking and chivalry of Iranians is considered a vital indicator for Iranians' cultural identity. Islamic and Iranian mysticism is a special form of religiosity and mysticism that is specific to Iranians and is linked to Persian literature and Shiite religion and because of the symbolic presence of mythological and cultural elements of ancient Iran, it has taken a unique form and it follows a different path from the Sufism of Iraq and other Islamic lands and therefore, it can be one of the important indicators in defining the cultural identity of Iranians and help to preserve it.

## **Keywords**: Cultural identity, Islamic-Iranian mysticism, Persian language and literature, Shiism, historical past in the form of symbols and myths.

1. 1-Corresponding Author [↑](#footnote-ref-1)